

چکیده: در این مقاله نخست چهار موضع بدیل تئوریک درباره‌ی رابطه‌ی بین دمکراسی و بازار بررسی می‌شود. تجربه، هیچ یک از این دیدگاه‌ها را قاطعانه تأیید نمی‌کند، اگرچه سقوط بلوک شرق تمایل به رد دیدگاه چهارم دارد.

بنابراین، در بخش دوم این مقاله کوشش به تفکیک این مقولات می‌شود - به ویژه میان انواع وظایف سیاست‌های اقتصادی که ناشی از چارچوب‌های متفاوت تاریخی است، تمایز گذاشته می‌شود. گونه‌های

دمکراسی و اقتدار طلبی نیز نفعی می‌شوند. با این روش تفاوت بین، مثال، الگوهای ژاپنی، آلمانی و امریکایی دمکراسی بازار روشن می‌گردند.

دست آخر این که، چنین تجربه‌ی متباینی بر اهمیت عدم اطمینان و محاسبات (contingency)، و از این رو همچنین انتخاب و حتی رهبری تأکید می‌کنند. چنین تمایزی در چارچوب الگوها، خوبی تعریف شده‌ای از محدودیت‌های ساختاری محدود خواهد شد.

پیتر ا. گوریچ

ترجمه: فتنه قاسمیان موحد

چهار فرضیه در باره

۱ - مقدمه

رابطه‌ی بین شکل و محتوا موضوعی کلاسیک هم در ادبیات و هم در علم سیاست است. از طریق اشکال نهادهای سیاسی است که تمامی محتوای سیاست تصویب و اجرا می‌شود. بنابراین ما در پی آن خواهیم بود که دریابیم چگونه یکی از این دو ممکن است بر دیگری اثر گذارد، چگونه ماهیت سیاست به صورت‌های نهادی شکل می‌بخشد و چگونه خود این صورت‌های نهادی به پذیرش و اجرای سیاست شکل می‌بخشد.

رابطه‌ی بین دمکراسی و بازار زیر مجموعه‌ی گسترده‌ای از مسئله‌ی شکل و محتوا است. رویدادهای اخیر بحث‌های قدیمی را تجدید کرده و بحث‌های تازه‌ای را به همراه آورده‌اند؛ بحث‌هایی درباره‌ی فروپاشی الگوی شوروی، بحث بر سر استراتژی مناسب برای مسئله‌ی گذار جدید (از کمونیسم به سرمایه‌داری)، رشد سریع در کشورهای آسیای شرقی از جمله در چین کمونیست، فرایندهای آزادسازی اقتصادی در آمریکای لاتین و تغییر در رژیم‌های سیاسی در سرتاسر جهان. در این جا موارد مهمی برای بررسی وجود دارند، وضعیت‌هایی که در آن بحث بر سر

سیاست با بحث بر سر نهادهای سیاسی و بازارها در هم می‌آمیزد. آیا رشد اقتصادی (برای پیشگیری از رانت جویی rent-seeking افرادی که حکومت را در اختیار دارند) نیازمند دمکراسی است، یا بر عکس، آیا دمکراسی (به خاطر تهاجم مردمی به کارایی) تهدیدی برای سیاست قاطع اقتصادی است؟ آیا اقتدار طلبی (به خاطر رانت جویی ذکر شده در بالا) مانع کارایی اقتصادی است، یا برعکس، قادر به دفاع از کارایی در برابر تهاجم عمومی به آن است؟

این پرسش‌ها را می‌توان به روش زیر بررسی کرد: نخست از رویکردی قیاسی (deductive) پیروی می‌کنیم تا دریابیم چرا نظریه‌های بازارها و دمکراسی هر یک لازمه‌هایی برای دیگری دارند؛ دوم، با رویکردی استقرایی (inductive) در پی آن هستیم که دریابیم در کدام شرایط تاریخی و معاصر این روابط پدید آمده است. این دو گام، مرحله‌ی سوم را امکان‌پذیر می‌کند که در آن محدودیت‌ها و آزادی‌های امکان‌پذیر برای سیاست‌سازان معاصر ارزیابی می‌شود.

۲ - دمکراسی و بازارها: رویکرد

قیاسی

آیا ارتباطی «ضروری» بین نهادهای سیاسی و نهادهای اقتصادی - در این مورد، بین دمکراسی و بازار - وجود دارد؟ این پرسش ضرورتاً به معنی ارتباطی منطقی بین این دو است، خواه ایجابی (positive) (یعنی این دو مستلزم یکدیگرند) و خواه سلبی (negative) (یعنی این دو با هم در تضاد هستند). در این زمینه، نظریه پردازان اختلاف نظر دارند.

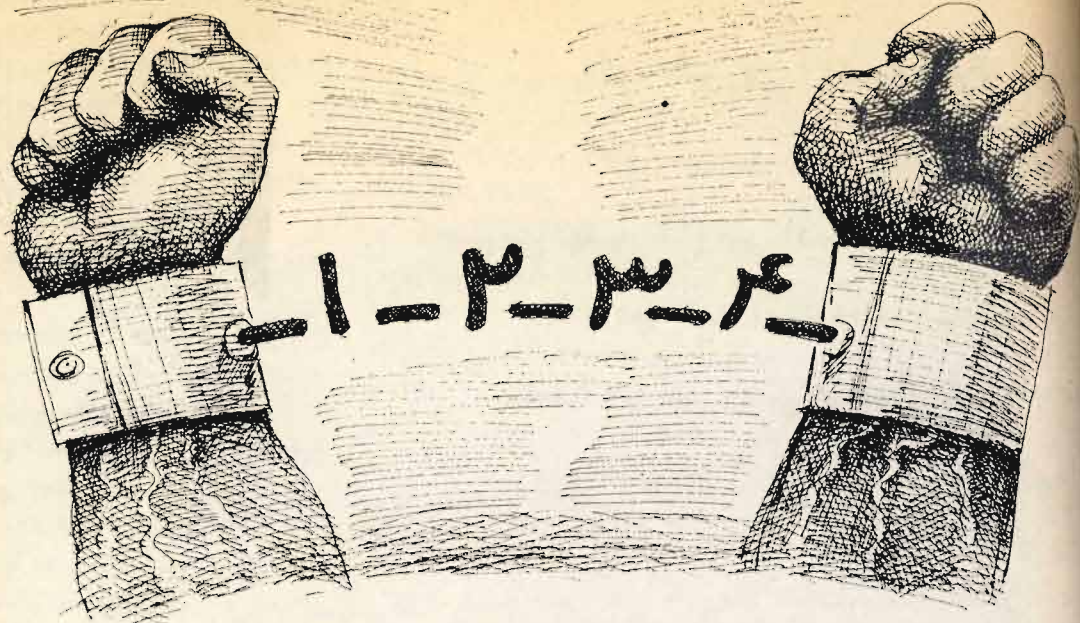
می‌توان چهار رابطه‌ی ممکن را میان این دو متغیر روشن ساخت: بازارها مستلزم دمکراسی است، بازارها مستلزم اقتدار طلبی است، دمکراسی مستلزم بازار است، دمکراسی مستلزم برنامه ریزی متمرکز و مالکیت عمومی است. هر یک از این زوج‌ها دارای نظریه‌ای در تبیین مکانیزم علیت خود هستند.

(الف) نظریه‌ی نخست: بازار مستلزم دمکراسی است

بازار مستلزم رقابت میان واحدهای مستقل است. تصمیم‌گیران منفرد نیاز به آزادی دارند تا به ارزیابی هزینه‌های خود بپردازند. قدرت سیاسی می‌تواند در کارایی تخصیصی (allocative efficiency) بازار مداخله کند. قدرت

سیاسی
وسوسه‌ای
رانت جویی
انتشار
ماجرای جویی
مختل کند
مقایسه
محکم تری
می‌کنند
فانونی،
میان رقت
روش‌های

(ب)
اقتدار طلبی
وقتی
بکند بازار
استفاده
از کارایی
می‌شود
مردمی که
مختل می
مقررات
انتقالی،
بازرسی
خاص و
می‌کند



دمکراسی و بازار

قدرت متمرکز باشد، دمکراسی سیاسی ناممکن می‌شود. قدرت اقتصادی که شامل رسانه‌ها، حمل و نقل، انتشارات و وسایل دیگری است اهمیت مهمی برای نهادهای متمرکز، یا در اختیار یک قدرت واحد باشد، رقابت سیاسی ناممکن می‌شود. بنابراین، منطق سیاست رقابتی، وجود بازارهای رقابتی را ضروری می‌سازد.

(ت) دمکراسی مستلزم برنامه‌ریزی متمرکز و مالکیت عمومی است

دمکراسی در واقع مستلزم توزیع قدرت است. برخی نظریه پردازان استدلال می‌کنند، همچنان که مالکان سرمایه، در مقایسه با سایر گروه‌ها، دارای منابع بسیار بیش تری برای کنش سیاسی می‌شوند، کنترل خصوصی اقتصاد به تمرکز بیش از حد قدرت منجر می‌گردد. تنها دمکراتیک کردن اقتصاد از طریق مالکیت عمومی می‌تواند به دمکراتیک کردن سیاست منجر شود. علاوه بر این، برای برخی مالکیت عمومی مستلزم برنامه‌ریزی متمرکز است.

توجه کنید که نظریه‌های سوم و چهارم موافق اند که دمکراسی مستلزم توزیع قدرت در میان مراکز متعدد است. اختلاف نظر آن‌ها بر سر آن است که چه چیزی

[versions] افراطی این نظریه‌ها، به صراحت از ضرورت مقاومت در برابر درخواست‌های کارگران به منظور امکان پذیر کردن انباشت سرمایه صحبت می‌شود. در روایت‌های ملایم‌تر تنها از این اختلاف‌ها ابراز تاسف می‌شود.

توجه کنید که در هر دو نظریه‌ی اول و دوم کوشش به حفظ بازارها در برابر مداخله‌های سیاسی و سایر مداخلات می‌شود. تفاوت آن‌ها در خاستگاه تهدید و راه حل آن است: در نظریه‌ی اول، تهدید از جانب رهبران خودسر و راه حل در روش‌های نهادی قانونمندی دمکراتیک است. در نظریه‌ی دوم، این تهدید از فشارهای دمکراتیک ناشی می‌شود و راه حل در مصون نگاه داشتن رهبران در قبال چنین فشارهایی است. بنابراین در هر دو نظریه راه حل‌های نهادی برای مقابله با حملات قابل انتظار به سیاست مناسب توصیه می‌شود.

(پ) دمکراسی مستلزم بازار است

دمکراسی تنها در صورتی می‌تواند کار کرد داشته باشد که در جامعه مراکز متعدد قدرت وجود داشته باشد. همچنان که بازار مستلزم رقابت است، دمکراسی نیز نیازمند رقابت است. اگر تمامی اشکال

سی متمرکز، مقامات را گرفتار می‌کند تا با تجویبی یا برای مقاصد دیگری مانند بخار، مساوات اجتماعی، یا تجویبی‌های خارجی، مکانیسم بازار را نتواند کند. دولت قانونی و مشروطه، در پیوسته با دولت اقتدار طلب، حفاظت کمتری در برابر قدرت خودسرانه ایجاد می‌کند. این کار از طریق روش‌های بی‌حکومت قانون و توزیع قدرت در میان رقبا انجام می‌شود. دمکراسی‌های قانونی را تقویت می‌کند.

(ب) نظریه‌ی دوم: بازار مستلزم مالکیت عمومی است

بدون هیچ نیرویی رقابت را محدود به بازار بهتر کار می‌کند. در سیاست، با سلب از قدرت دولتی، از معیارهایی غیر برای تعیین شده در بازار استفاده نمود. دمکراسی‌ها در برابر فشارهای بی‌که بازارها را با مالیات‌ها و مقررات می‌کنند، آسیب پذیرند. مالیات‌ها و برائتی مانند پرداخت‌های رفاهی و ملی، قدرت نیروی کار در کارخانه‌ها، می‌ها، منابع عایدی برای گروه‌های بی‌و مانند این‌ها در بازار ایجاد اختلاف می‌کنند. در روایت‌های

دست یابی به این پراکندگی قدرت را امکان پذیر می‌کند: برای نظریه‌ی سوم مالکیت خصوصی گسترده و بازارهای کار آمد و برای نظریه‌ی چهارم مالکیت عمومی و برنامه‌ریزی این امر را متحقق می‌کند.

۳- نظریه و تجربه در دمکراسی و بازار
قابلیت انسان چنان بالا است که مثال‌های بسیاری، هم در تایید و هم در رد تمامی این نظریه‌ها، یافت می‌شود.
(الف) نظریه‌ی اول: بازار مستلزم دمکراسی است

مسلماً روایت افراطی این نظریه مورد تایید تجربه نیست. بسیاری از رژیم‌های اقتدار طلب، اقتصادهای بازار بسیار پویایی را اداره می‌کنند. از اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰، چین دنگ شیائو پینگ در ردیف پویاترین اقتصادهای جهان قرار گرفت. به همین ترتیب است اقتصاد کشورهای تایوان، کره‌ی جنوبی و سنگاپور در دوره‌های اشکال سیاسی قاطعانه غیر دمکراتیک و غیر مشروطه. ژاپن، آلمان و بسیاری از کشورهای دیگر رشد سریع را در دوره‌های غیر مشروطه تجربه کرده‌اند.

بر عکس، ظاهراً به یقین تایید می‌شود که اقتدار طلبی افراطی برای عملکرد کارآمد اقتصادی زیان آور است. دخالت گسترده‌ی سیاست در زندگی اقتصادی تحت رژیم‌های استالین و مانو هرگونه کنش مستقلى را از میان برداشت. به برخی هدف‌ها (طرح‌های وسیع سرمایه‌گذاری مانند سد سازی یا ذوب آهن) به هنگامی که منابع به سمت آن‌ها تجهیز شده باشد می‌توان دست یافت. اما زمانی که انگیزه‌ها ناپدید شده باشند، این اقتصادها به شدت گرفتار رکود می‌شوند.

برای بازارها، مقداری انعطاف‌پذیری در کنترل مرکزی ضروری است. حزب و مقامات مرکزی باید به منظور ایجاد بازار درجه‌ای از خود مختاری محلی را امکان‌پذیر سازند. اما این «درجه» ممکن است فاصله‌ی بسیاری با دمکراسی مشروطه داشته باشد. می‌توان آزادی سیاسی را به شدت محدود کرد و با وجود این قلمرو وسیعی برای کنش مستقل اقتصادی قائل شد.

اگر کشوری با منابع اندک، مهارت‌ها

آموزشی بالا، وحدت قومی بالا

احساس تهدید خارجی اقدام به صنعتی شدن کند

قادر است استفاده سازنده‌ای از اقتدار

بنماید؛ با این روش می‌توان به صورت بنیاد

ویژگیهای ژاپن، کره و تایوان پرداخت

به تفکیک و به شکل مرحله‌ای می‌پذیرد. رویکرد انفجار بزرگ نیازهای اطلاعاتی امکان‌ناپذیری شما نیاز به آگاهی فوری از تمامی جزئیات قیمت‌ها دارید، و اگر این کار امکان‌پذیر باشد، پس برنامه‌ریزی هم امکان‌پذیر است! نیازهای اطلاعاتی انفجار برتر مشابه نیازهای اطلاعاتی برنامه‌ریزی است و از این رو انتقاد از دومی گریبان‌آور نیز می‌گیرد.^۳ رهبران چین به رویکرد توصیه کردند که نخست اصلاحات اقتصادی را به پیش برند. آنان آزادی سیاسی بسیار محدودی را مجاز شمرده و صرفاً به کشاورزان اجازه دادند که به تحصیل‌های سیاسی به برنامه‌ریزی برای اقتصاد خانوارشان بپردازند، قیمت پارچه محصولات را شناور گذاشتند، به رهبری محلی اجازه‌ی مقداری انحراف برنامه‌ریزی مخارج عمومی را دادند. مالکان / مدیران را از سمت گیری سایر موسسات اقتصادی شان مصون نگه داشتند. بنابراین آن‌ها دست کم بازار محدودیت‌ها را بر نقش سیاست در بازار نهادند. اما از لحاظ سیاسی آنان به شدت مخالف کثرت‌گرایی و سیاست مشروطه طلب بودند. انحصار حزب حفظ شده است. نارضایتی به سرعت سرکوب می‌شود. بعلاوه، رشد اقتصاد ادامه می‌یابد. پیوند میان آزادسازی سیاسی و اقتصادی به تدریج در آمیدان [تین آن مین] Tien An mien آزموده شد. آیا رهبران چین آن قدر در تهدید مبارزات سیاسی

در این زمینه، اکنون شاهد چالش‌های تحلیلی جهانی در زمینه‌ی پیامدهای سیاست اقتصادی یکنواخت هستیم. این امر شامل دستورالعمل‌های متضادی برای آزادسازی اقتصادهای به شدت برنامه‌ریزی شده است: در یک سو، رویکرد «انفجار بزرگ Big Bang» قرار دارد که در اروپای شرقی و اتحاد شوروی سابق مورد تاکید قرار گرفت و به کار رفت؛ و در سوی دیگر، تجارب توسعه‌ای قرار دارد که چین و تا حدودی برخی اقتصادهای شرق آسیا از مدتها قبل آن را به کار گرفته‌اند. در نظریه‌ی «انفجار بزرگ» استدلال می‌شود که اقتصادهای برنامه‌ریزی شده‌ی سابق باید به طور همزمان بازاری کردن کامل اقتصاد و دمکراسی کامل را بپذیرند. دمکراتیک‌سازی، قدرت نومانکلاتورهای سابق را که قادر به متوقف ساختن اصلاحات هستند از بین می‌برد. اصلاحات سریع مبتنی بر بازار (آزادسازی قیمت‌ها و خصوصی کردن مالکیت، هر دو) تنها روش دست‌یابی به کارایی، بدون اتلاف وقت و زمان است.

در رویکرد تدریجی استدلال می‌شود که بهبود اساسی اقتصادی از طریق پیشرفت مرحله‌ای و بدون آزادی‌سازی سیاسی حاصل می‌شود. کارایی نتیجه‌ی آموزش فزاینده است. در واقع همان‌گونه که همکاران من در دانشگاه سان دیه گو کالیفرنیا استدلال می‌کنند این موضوع پایه‌ی تئوریک مهمی دارد: اقتصاد آن قدر پیچیده است که ارزیابی دقیق قیمت‌ها باید

بر دارند که فرایند اصلاحات اقتصادی را
 به احد تهدید کننده می یابند؟ تاکنون
 در چین تقسیم بندی بین کنترل سیاسی
 اصلاحات اقتصادی را حفظ کرده اند.
 سایر نمونه های شرق آسیا نیز بر این
 مابلی مهر نایبید می گذارند. خیزش
 صادی کره ی جنوبی، تایوان و سنگاپور
 بحث اشکال سیاسی اقتدار طلب رخ داد.
 آن کشورها، رهبران، با ممانعت از
 صرف، محدود ساختن هزینه های کار،
 یج نهادن به پس انداز و سرمایه گذاری و
 تولید صادرات، استراتژی های استواری را
 ر جهت توسعه پی گرفتند. این دولت ها به
 آموزش ساخت کالا برای بازارهای جهانی
 یج نهاندند. از قدرت سیاسی متمرکز برای
 ثنویت سیاست های پیش برنده ی رشد و
 ممانعت از فشار در جهت استفاده از آن
 قدرت برای اهداف دیگر، استفاده
 کردند.

**(ب) نظریه ی دوم: بازار مستلزم
 اقتدار طلبی است**

بحث قبلی ممکن است این نتیجه را القا
 کند که نه تنها بازارهای کارآمد نیازی به
 دمکراسی ندارند، بلکه برعکس، تصدیق
 می شود که بازارهای تحت رژیم های اقتدار
 طلب به بهترین وجه عمل می کنند. توسعه ی
 اقتدار گرایانه ی بوروکراتیک در شرق
 آسیا به تجدید حیات این مفهوم (که در
 آغاز برداشتی از تجربه ی امریکای لاتین
 بود) انجامیده است. در مورد امریکای
 لاتین، این مفهوم در توجیه الزامات سیاسی
 جایگزینی واردات، توسعه یافت. در مورد
 شرق آسیا، این مفهوم در بررسی جایگزینی
 صادرات توسعه یافت.

مثال های متعددی در سرتاسر جهان
 وجود دارد که مانع این نتیجه گیری
 می شود. عنوان اقتدار طلب شامل شمار
 بسیار زیادی از رژیم های سرکوبگر
 می شود که مسلماً تعدادشان بیش از
 رژیم های اقتدار گرای توسعه طلب است.
 مارکوس در فیلیپین، رهبران نظامی در
 برمه، سوموزا در نیکاراگوئه، امین در
 اوگاندا - جهان آکنده از رژیم های
 غارتگری است که به خاطر منافع معدودی

برگزیدگان، به چپاول اقتصاد پرداختند،
 رفتارشان بدان می مانست که به جای غذا
 دادن به غاز به منظور تخم گذاری بیش تر،
 آن را بکشند. برخلاف الگوهای شوروی
 (کره ی شمالی، ویتنام شمالی، کوبا) این
 رژیم های غارتگر، از طریق مالکیت
 خصوصی و بازارها، درجه ای از تمرکز
 زدایی اقتصادی را امکان پذیر کردند. اما
 میزان مداخله بسیار زیاد بود. از اقتدار
 طلبی برای رانت جویی استفاده می شود.
 اقتدار طلبی مانع از اعتراض، مبارزه و
 انتشار اطلاعات می شود و صرفاً محدود به
 رفتار غارتگرانه است.

در واقع، در بسیاری از سنت های
 تنوریک رژیم های غارتگر آسان تر تبیین
 می شوند. در نظریه ی انتخاب
 [choice] عموماً فرض بر به حداکثر
 رساندن محدود منافع است. بیش تر رهبران
 نرخ های تنزیل کوچکی دارند، آن ها به
 ثروت مند کردن خود می پردازند، نه
 کشورشان. انتظار می رود رانت جویی انجام
 شود. این که دقیقاً چرا و در چه
 کشورهایی رهبران مقتدر نرخ های تنزیل
 بالایی دارند و به گسترش ثروت ملی
 می پردازند، وضوح کم تری دارد. درباره ی
 این مسئله ی خاص اکنون کار زیادی انجام
 می شود. شرایطی وجود دارد که پیشبرد
 رشد اقتدار طلبانه را تسهیل می کند و
 شرایطی که خیر، و عللی وجود دارد که
 این شرایط را پدید می آورد و عللی که

چنین شرایطی را پدید نمی آورد، و مانند
 این ها.^۵ وجود هر دو نوع اقتدار طلبی
 مانع از آن می شود که به نتیجه گیری
 قاطعی درباره ی رابطه ی بین شکل و محتوا
 در زمینه ی بازارها و اقتدار طلبی دست
 یافت.

آیا دمکراسی به کارایی اقتصادی یاری
 می کند یا مانع آن می شود؟ همانند متغیر
 اقتدار طلبی می توان مثال هایی از هر دو
 یافت. در دمکراسی های مشروطه ی اروپای
 غربی و امریکای شمالی رابطه ی اثباتی
 قاطعی بین شکل دمکراتیک و محتوای
 کارآمد ارائه می شود. دولت های کوچک
 سوسیال دمکراتیک اروپا مجموعه
 نمونه های در خور توجهی را ارائه می کنند:
 سطح بالای مخارج اجتماعی هم مسالمت
 اجتماعی و هم سرمایه گذاری در بهداشت و
 رفاه انسانی را به همراه آورده است که
 باعث تمایل به حمایت از سرمایه گذاری و
 انطباق با نیروهای بازار جهانی می شود.^۶
 سایر نمونه ها در جهت مخالف است.
 در دمکراسی های امریکای لاتین، اروپا، و
 (برخی استدلال کرده اند) امریکا فشارهای
 مردمی آزاد گذاشته شده است، که مصرف
 را بر چرخه ی پس انداز - سرمایه گذاری
 - درآمد که موجب رشد بلند مدت
 می شود، ترجیح می دهد.

همانند مورد های اقتدار طلبانه، در
 می یابیم که عنوان واحد دمکراسی چیز
 چندانی درباره ی پیش بینی محتوای سیاست
 به ما نمی گوید. اشکال «سره» و
 «ناسره» ای از هر یک وجود دارد. تفکر
 بیش تر معطوف به مشخص ساختن شرایطی
 می شود که پدید آورنده ی یکی یا دیگری
 است.

(پ) دمکراسی مستلزم بازار است
 با توجه به مورد های الگوی استالینیستی
 اظهار نظر می شود که تمرکز زدایی
 اقتصادی در واقع برای کثرت گرایی
 سیاسی ضروری است. مادامی که رسانه ها،
 انتشار اخبار، حمل و نقل و مانند این ها در
 اختیار کا. گ. ب. بود، رقابت سیاسی
 امکان ناپذیر بود. مادامی که حکومت،
 کار آفرینی را به عنوان فساد قلمداد



قرار گرفت یک نمونه است. سایر شرایط عبارتند از سطح آموزش و مهارت منابع انسانی، کمک‌های خارجی، فشارها یا فرصت‌های ژئوپولیتیک، ساختارهای اقتصادی و اجتماعی از پیش موجود، منابع یا موانع فرهنگی و مانند این‌ها.

در سمت سیاسی، لازم است تفکیک‌های دقیق‌تری را میان اشکال سیاسی موجود در نظرات دمکراسی و اقتدار طلبی توسعه بخشیم. الگوهای دیوان‌سالاری و جامعه‌ی مدنی از مهم‌ترین این تفکیک‌ها است. برخی از کشورها دارای سنت‌ها و اشکال نهادی شده‌ی بسیار مستحکمی از خدمات مدنی، همراه با درجات بالایی از مهارت، استقلال، غرور و وجهه هستند. کشورهایی که از چنین ابزار دیوان‌سالارانه‌ای برخوردار نیستند توانایی انواع مالیات‌گذاری‌ها یا مقررات‌گذاری‌ها را ندارند.^{۱۲} عنصر دیگری که در شکاف‌های سیاسی باید در نظر داشت این است که سیاست اقتصادی تنها بعد مسئله در زندگی اجتماعی نیست. مسائل دیگری که بر روش‌گزینش‌های اقتصادی اثر می‌گذراند، برای نمونه اختلافات نژادی و طبقاتی، را باید دریافت. قلمرو سومی که باید در نظر داشت نهاد‌های سیاسی، برای نمونه نظام جمهوری، پارلمانتاریسم، سیستم‌های حزبی و مقررات رای‌گیری، فدرالیسم، و ساختارهای دیوان‌سالارانه‌ی مورد اشاره در بالا است.

با این درک دقیق‌تر اشکال سیاسی و گزینش‌های سیاست اقتصادی، ما احتمالاً قادر به توسعه‌ی آمیزه‌ها یا مجموعه‌های پیچیده‌تر محتوای سیاست / شکل سیاسی از این ترکیب‌ها هستیم. چند مثال ممکن است در روشن ساختن برخی از این آمیزه‌ها یاری کند. در طرح الگوهای گوناگون موفق یا ناموفق سیاست اقتصادی به اهمیت عناصر خرد و کلان اقتصادی، هر دو توجه می‌شود. سیاست کلان از آمیزه‌ی درستی از پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، مصرف باناخیر، نرخ‌های بهره، عرضه‌ی پول و مانند این‌ها سخن به میان می‌آورد. کشورها بر مبنای این که چگونه به ترکیب

دمکراسی تنها در صورتی می‌تواند کارکرد داشته باشد که در جامعه مراکز متعدد قدرت وجود داشته باشد. همچنان که بازار مستلزم رقابت است، دمکراسی نیز نیازمند رقابت است.

این متغیرها می‌پردازند با هم تفاوت دارند: در سال‌های اخیر در الگوی امریکایی تقاضا حاکم بوده است، در رویکرد آلمانی و ژاپنی سرمایه‌گذاری بر مصرف ارجحیت داده شده است. اگر به مسائل اقتصادی امریکا با رویکرد کلان‌نگریسته شود، به روشنی می‌توان دریافت که این مسائل پیامد نازل بودن سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری است. مشکلات کشورهای امریکای لاتین و شوروی سابق پیامد ناکامی در ایجاد نظام‌های باثبات کلان - اقتصادی است.

در دیدگاه اقتصاد خرد، به مجموعه‌ی متفاوتی از متغیرها توجه می‌شود. این متغیرها نهاد‌هایی هستند که نظام‌های اقتصادی را در درون کشورها و در میان کشورها تشکیل می‌دهند: الگوهای مالکیت، قراردادهای، رقابت، ساختار بنگاه، روابط کار، مالیه و تمامی نظام‌های مقررات‌گذاری که بر این عناصر موثر است. در حالی که در تصور کلاسیک کلان برای اقتصاد «تعیین درست قیمت» است، صورت‌بندی اقتصاد خرد همان گونه که مک‌میلان تاکید می‌کند «تعیین درست نهادها»^{۱۳} است. باید به ویژه بر الگوهای متفاوت میان کشورها تاکید کرد. رونالد دور در مقایسه‌ی ساختار شرکت‌ها الگوی جماعتی ژاپن را با الگوی قانون قراردادهای سنت انگلو - امریکایی مقایسه می‌کند.^{۱۴} در الگوی قانون قرار دادهای، با روش حراج دایمی [عوامل تولید] بر فردیت و استقلال واحدهای منفرد تاکید می‌شود. عوامل تولید دایماً در حراج هستند. نیانی، خطرناک است. حراج

بی‌امان عوامل تولید | به بهترین شکل میان تولید کنندگان و طرف‌های قرار دادهای کارگر و کارفرما، بانک‌ها و بنگاه‌ها سرمایه‌گذاران و بنگاه‌ها، و مانند این‌ها حاکم است. در این رویکرد مقرراتی [قوانین] ضد تراست اهمیت ویژه‌ای دارد به همین ترتیب، جدایی بانک‌ها و مدیریت واجد اهمیت است. از نفع به شدت هراس می‌شود.

الگوی ژاپنی کاملاً متفاوت است. مقاطعه‌گزاران و تولید کنندگان به تقسیم اطلاعات میان خود می‌پردازند. تثبیت بلند مدت کیفیت، بر کاهش کوتاه مدت قیمت برتری دارد. از طریق مالکیت، گردن رهبری، و ثبات شغلی هماهنگی مورد تشویق قرار می‌گیرد. شبکه‌ها، بین بانک‌ها و انواع بسیار متفاوت موسسات ارتباط متقابل برقرار می‌کنند. سهام شرکت‌ها به ندرت گردش دارد. تصادم منافع طبیعی تلقی می‌شود و مورد مخالفت قرار نمی‌گیرد.

در مقام مقایسه، این الگوی انگلو - امریکایی است که به نظر منفرد می‌رسد. اصطلاح الگوی ژاپنی، الگوهای مشابه بسیاری دارد. به ویژه، این الگو، در روایت‌های آلمانی و فرانسوی آن، مرسوم به الگوی قاره‌ای است. بانکداری، کارتل‌ها و مدیریت به هم مرتبط آلمانی همواره نظام ساختار یافته‌تری از کسب و کار را در مقایسه با نمونه‌های امریکایی و انگلیسی پدید آورده‌اند.^{۱۵} تفاوت بین الگوی ژاپن و آلمان در نقش نیروی کار است. در ژاپن این نیرو از لحاظ سیاسی ضعیف است. در آلمان، این نیرو در سال‌های پس از جنگ نسبتاً قدرتمند بوده است. در ژاپن این ضعف به عنوان جنبش مصرف کنندگان و توسعه‌ی اندک شبکه‌ی رفاه اجتماعی تلقی می‌شود. در آلمان، خدمات اجتماعی سطح بسیار بالایی دارد، اتحادیه‌ها نمایندگان در هیات‌های دولتی دارند، و بر سیاست‌گذاری‌های دولت موثرند.^{۱۶}

نظام خرد اثر مهمی بر تصمیم‌گیری‌های کلان دارد. آلمان و ژاپن

اگر کشوری در پی پیروی از روش دمکراسی مشروطه باشد، انواع دیگری از شرایط مثل فرهنگ چانه زنی و توافق، فرصتهای فراوان در اقتصاد و جغرافیای اقتصادی جهان و قابلیت‌های نهادی هم باید تأمین شوند.

فازند از حمایت مردم‌شان از دور مثبت در جهت سرمایه‌گذاری بهره ببرند: بی‌انداز زیاد، سرمایه‌گذاری زیاد، و صرف در پی بارآوری. در آلمان سطح درآمد بسیار نازل و تقریباً به پایینی ژاپن است. در هر دو کشور بیکاری منفرود است - نخب انگیز است که کدام کشور جنبش کارگری ضعیف‌تری دارد - انگلستان بیکارگر که در آن کارگران می‌توانند انتصاب کنند و اعتصاب می‌کنند، اما مستزدها به طور کلی تنزل می‌یابد یا ژاپن و آلمان ثبات اجتماعی را تشویق می‌کنند.

پس در این جا مسلماً ارتباط بسیار محکمی بین شکل نهادی و محتوای سیاست وجود دارد، که در آن نظام مقرراتی در سطح اقتصاد خرد، آن چه را که باید سیاست‌های کلان پی‌گیری کنند و آن چه را که علم سیاست تعقیب می‌کند، هر دو را شکل می‌بخشد.

ساختارهای اقتصاد خرد به روش دیگری در ارتباط متقابل با سیاست قرار دارد. آن‌ها نه تنها برانگیزه‌های تصمیم‌گیران اثر می‌گذارند که خود نیز حاصل فرایندهای سیاسی هستند. اگر ایالات متحده دارای نظام سیاست شدید

مد تراست و جدایی بانک‌ها از سرمایه‌گذاری است، این خود حاصل بازارات سیاسی مشخصی است که می‌تواند ترسیم و تاریخ‌گذاری شود، برای مثال، قانون ضد تراست شرمن در ۱۸۹۰، قانون گلاس - استیگل در ۱۹۳۴، این‌ها را نیز به نوبه‌ی خود می‌توان بر مبنای ویژگی‌های مشخص آمریکایی بیان کرد - تقسیم بندی نهادی تفکیک قوا و فدرالیسم به منتقدان مردمی تمرکز قدرت و امکان بیش‌تری می‌بخشد. ایالات متحده زمانی کارتل‌ها، تراست‌ها و کیرتسوهای Keiretsu خود را داشت. اما این سازمان‌ها از لحاظ سیاسی متوقف و

مضمحل شدند.

از این مثال‌ها تاثیر متقابل سیاست خرد، سیاست کلان و فرایندهای اقتصادی را در می‌یابیم. برخی سیاست‌های کلان احتمالاً هم دارای نیازهای مشخص خرد و هم دارای الزامات سیاسی هستند. سنخ‌شناسی ما از بازارها نیازمند در نظر گرفتن این تفاوت‌ها است، آن‌گاه می‌توان آن‌ها را با دقت بیش‌تری با اشکال سیاسی مرتبط ساخت.

۵- پیشامدها و انتخاب

در بخش نخست این مقاله رابطه‌ی بین دمکراسی و بازار را مطرح کردیم. سپس فواید تفکیک بیش‌تر را بررسی کردیم. مسلماً الگوهای پی‌گیری را می‌توان یافت: به نظر می‌رسد برخی ارتباطات بر بیش از یک کشور و یک مورد حاکم است. اما همچنین به نظر می‌رسد که پراکنش، حدوث و عدم اطمینان بسیاری وجود داشته باشد. در این جا به رویارویی برخی مسائل معرفت‌شناختی برای تعیین جایگاهی می‌پردازیم که در پی یافتن آن هستیم. به عنوان عالمان اجتماعی، ما در پی الگوها و علت‌های مشخص، منحصر به فرد، و محتمل هستیم. به تردید می‌توان ادعا کرد که همچنان که تعداد متغیرها بیش از حد می‌شود، از همه

جهت می‌توان از احتمال گریخت. گوردون مک‌دونالد همکار ژئوفیزیک‌دان من اظهار می‌کند که علم نمی‌تواند بیش از ده روز هوا را پیش‌بینی کند زیرا این سیستم بسیار پیچیده است.^{۱۷} چرا باید تصور کنیم که می‌توان با رخدادها و متغیرهای حتی بیش‌تر بهتر عمل کنیم؟ اما می‌توان در مورد هوا کار سیستماتیک انجام داد و از این رو در مورد رویدادهای احتمالی نیز می‌توان به بررسی سیستماتیک پرداخت.

در حرکت برای یبافتن الگوها، دانشمندان اجتماعی در بررسی سیاست به مواردی برای حذف نقش آزادی عمل [discretion] و از این رو رهبری، هدایت

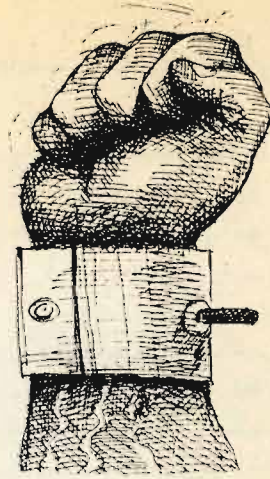
می‌شوند. در جامعه‌شناسی سیاسی و نهاد‌گرایی جدید، سیاست‌گذاران برآمده از موقعیت‌شان فرض می‌شوند: فشارهای اجتماعی به اولی به طور نهادی انگیزه‌هایی برای دومی ایجاد می‌کند. برای انجام این کار آن‌ها رابطه‌ی مهمی با تبیین سیاست ارائه می‌کنند: مکانیسمی که شکل را با محتوا پیوند می‌دهد، وسیله‌ی مشخصی که اشکال سیاسی را با محصول سیاست پیوند می‌دهد.

جامعه‌شناسی از زنجیره‌ی استدلالی این گونه پیروی می‌کند: گروه‌ها دارای ترجیحاتی هستند که از طریق کنش سیاسی برای دست‌یابی به سیاست‌های مطلوب آن را بیان می‌کنند، دولت‌ها برای این که سرکار بمانند به فشارهای گروه‌ها واکنش مثبت نشان دهند، بنابراین سیاست دولت نشانگر منافع گروه‌ها است. پاره‌ای انتقادات روشن و مشخص به این روش استدلال وجود دارد. یکم، منافع گروه نباید مسلم فرض شود. گروه‌ها ممکن است از جهات مختلف تحت فشار باشند و اهداف مختلفی داشته باشند. واقعیت ممکن است آن قدر مغشوش باشد که گروه‌ها در شناخت خطوط روشن عمل، که بین وسیله و هدف ارتباط برقرار کند، دچار زحمت

شوند. دوم، بیان ترجیحات به نحو

قدرتمندی به وسیله‌ی مکانیسم‌های نهادی تجزیه می‌شوند، این مکانیسم‌ها به اجتماع ترجیحات در انتخاب تصمیم‌گیرندگان و فرایندهایی که تصمیم‌گیری را شکل می‌بخشد می‌پردازند. مکانیسم‌های نهادی متفاوت نتایج متفاوتی از پایه‌های یکسان ترجیحات پدید می‌آورند.

این‌ها انتقادهای مستدلی است که به بررسی واجد اهمیت روی تعریف ترجیحات، و خاستگاه آن‌ها، و نهادها و روشی که نهادها به نتایج شکل می‌بخشند، رشد می‌دهد. تعریف ترجیحات ما را در جهت شناخت، تصور، ایدئولوژی و



می کرد، کنش مستقل امکان ناپذیر بود. اما به نظر می رسد هنوز کنش دولت در اقتصاد بدون نابود کردن بنیادهای دموکراسی های سیاسی جایگاهی داشته باشد. سوسیال دموکراسی های اروپای غربی این نکته را تایید می کنند.

(ت) نظریه ی چهارم: آیا دموکراسی مستلزم مالکیت عمومی و برنامه ریزی است؟

در این جا بحث بر سر ارتباط بین منابع کنش سیاسی و منابع در بخش خصوصی است. مسلماً منطق دموکراسی سرمایه داری بدان معنی است که منابع خصوصی به اهرم سیاسی بدل می شوند. این اهرم می تواند به طور مستقیم در انتخابات و اعمال نفوذ (پول و نیرو برای مبارزات) به کار رود یا به طور غیر مستقیم از طریق اثر گذاشتن بر شرایط زندگی، بر رهبران سیاسی موثر افتد: اعتصاب چه به وسیله ی کارگران و چه به وسیله ی سرمایه گذران اثر بزرگی بر تغییر خط مشی سیاستمداران می گذارد. در اوایل دهه ی ۱۹۸۰، وقتی مشخص شد دولت گرایی اقتصادی سرمایه گذران را به عقب می راند، میتران، سوسیالیست های فرانسه را از این کار بر حذر داشت.

علاقه به برابر ساختن قدرت سیاسی که ناشی از اثرات توزیع ناهنجار خصوصی قدرت است، به جنبش دموکراسی اقتصادی رشد بخشیده است. این جنبش در بخش اعظم ۱۵۰ سال گذشته به سرعت به دو گروه دولت گرایان (که طالب تمرکز و مالکیت عمومی هستند) و هواداران مشارکت (که خواهان کنترل محلی کارخانجات و اجتماعات هستند) تقسیم

شد. نابسامانی های الگوی شوروی، دست کم برای مدتی، به شدت دولت گرایان را تضعیف کرده است.

۴- شکل و محتوا در بازارها و سیاست

این رویارویی مباحث قیاسی به همراه مورد های ویژه، مستلزم صورت بندی مجدد مسئله است. زمانی دموکراسی و بازار به خوبی همزیستی داشته اند، و زمانی همزیستی مناسبی نداشته اند، گاه بازار و اقتدار طلبی همزیستی مناسب داشته اند و گاه همزیستی نامناسب. ممکن است نتیجه بگیریم که هیچ رابطه ای وجود ندارد. اما این نتیجه گیری منجر به رد اجتناب ناپذیر این نظر می شود که شکل و محتوا در واقع بر یکدیگر اثر می گذارند.

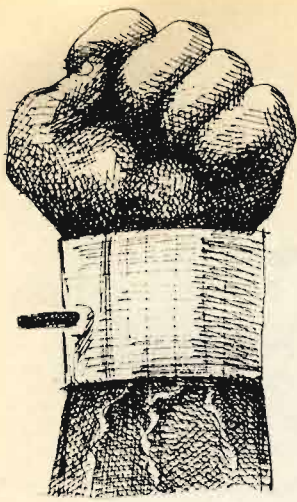
در عوض، می توان در پی صورت بندی مجدد و مشخص سازی بیش تر، به هر یک از این مقولات پرداخت. مفهومی ضروری در تفکر سیاسی کلاسیک یونان ممکن است در این جا مفید افتد: این نظر که هر یک از اقلام یک سنخ ممکن است دارای نمونه های سره [virtuous] یا ناسره [corrupt] باشد. در نظریه ی سیاسی یونان، سنخ شناسی یی از اشکال سیاسی فرض شد (ن. ک. جدول یک) که مبتنی بر دو بعد بود: تعداد مشارکت کنندگان در حکومت - یکی، چند نفر و بسیاری، - و مضمون خوب بودن قوانین شان. برای هر یک از این اشکال طبق شماره، یک روایت سره و یک روایت ناسره وجود دارد. در روایت سره ی هر کدام، نصمیم گیری ها

برای رفاه عمومی انجام می شد، در روایت ناسره برای رفاه جزئی یا محدود. این رویکرد در مورد مشکل مایه سودمند است، زیرا در بررسی بازار اشکال سیاسی پدیده ی مشابهی را یافته ایم. اشکال سره و ناسره ی دموکراسی و اقتدار طلبی وجود دارند، و همچنین اشکال سره و ناسره ای از بازار وجود دارند. آمیزه های امکان پذیر این دو بیش از آن بزرگ است که بتوان به تمامی اجزا پی برد، اما می توان پاره ای از آن ها را دریافت.

این مقولات نظریه ی سیاسی یونان امکان بررسی [نظرات] کلاسیک مدرن شومپیتر درباره ی این موضوعات را در کتاب سرمایه داری، سوسیالیسم و دموکراسی^۷ نیز فراهم می آورد. شومپیتر، در زمانی که این بدیل ها کاملاً به صراحت متضاد یکدیگر و مانعاً الجمع با هم فرض می شدند، همانند یونانیان، بر حدوت [contingency]، تقید به یکدیگر [conditionality] و ترکیب متقابل [intermixture] تاکید کرد. سوسیالیسم باید با استفاده از «مبارزه ی رقابت آمیز برای [کسب] آرای مردم»^۸ شامل روش های قانونی شود. در عین خدمات مدنی باید در برابر «مداخله ی شهروندان یا اعمال شان»^۹ محافظت شود. خود جامعه، شهروندان و گروه های ذی نفع مستلزم عادت به نظارت دموکراتیک بر خود، و اکثریت وسیع مردم در تمامی طبقات ملزم به پذیرش قوانین بازی دموکراتیک و ... عمدتاً سازگار با ساختار نهادی آن ها

جدول یک - سنخ شناسی کلاسیک اشکال سیاسی

محتوا:	
خوب، برای برخی	خوب، برای همگان
عداد:	عداد:
یک:	دیکتاتور
حد غیر:	آرستوکراسی
بسیاری:	دموکراسی
مستبد	اولیگارسی
حکومت عوام	



تفاوت بدیل‌های بافتی و غیر خطی را می‌توان با مقابله‌ی کارل دویچ و برینگتون مور یافت. دویچ در پی ارتباط دادن نهاد‌های سیاسی و مراحل توسعه بود. مور دریافت‌الگوهای بدیل مسیرهای سیاسی با چالش‌های مشابه توسعه همراه است. در این جا می‌توان به قیاسی با روان‌شناسی انسان پرداخت، نظریه‌ی مرحله‌ی خود EGO همه‌ی افراد را در مسیر یکسانی از تکامل قرار می‌دهد، و در الگوی بافت / پویایی‌شناسی خانواده توجه می‌شود که نظام تولد و سایر متغیرهای بافتی به مفهوم آن است که هر فرزند در یک خانواده محیط متفاوتی را تجربه می‌کند.^{۱۱}

برای این که به میزان نفوذ شکل و محتوا در یکدیگر دست یابیم لازم است الگوهای متفاوت تری را که وظایف گوناگونی دارند، که در تقابل با نهادها است، مورد توجه قرار دهیم: وظایف سیاست اقتصادی و فرصت‌ها و الزامات سیاسی که در هر وضعیت مطرح می‌شود. نخست، توجه مختصری به وظایف اقتصادی می‌کنیم. الگوی آغازین گروشنکرون که با رقابت اندک و موانع ورود اندک است، بررسی توسعه‌ی انگلستان در سده‌ی هژدهم است، الگوی دست‌یابی رقابت دشوار و الزامات سرمایه‌ای سنگین بررسی استیلزیه شده‌ی آلمان در اواخر سده‌ی نوزدهم است. با چند مثال می‌توان به بسیاری از چالش‌ها یا وظایف سیاسی دیگر پی برد.

(الف) عقلانی ساختن و مدرن کردن اقتصادهای بالغ صنعتی در پی اعمال تکنولوژی‌ها و شیوه‌های جدید سازمان صنعتی: اروپا در سال‌های بین دو جنگ در مقابل آمریکا، آمریکا در اواخر سده‌ی بیستم در برابر ژاپن،

(ب) بازسازی پیس از دوران ویرانی‌های جنگ: ژاپن و آلمان پس از جنگ دوم جهانی با فرصت‌هایی که بارها

شد.^{۱۲} بنابراین به نظر شومپتر بنگ سیاسی، نهادها، سازمان اقتصادی، سازمان اجتماعی، همگی، با شکل‌پذیری به اوضاع، بر عملیات واقعی هر بزه‌ی مشخصی از اشکال سیاسی و نهادی مؤثرند. بر مبنای مقولات دوره‌ی مدرن، این‌ها موجود سیاست‌های سره و سره‌می‌شوند. شومپتر و روش‌های لایک‌وی خواستار تفکیک محتوای سیاست و اشکال سیاسی می‌شود، به گونه‌ای که رابطه‌ی آن‌ها را بتوان با اهمیت بیش‌تری بیان کرد.

اگر عنوان بازارها را در نظر بگیریم می‌بایم که برای مقاصد ما بیش از حد وسیع است. بازارها از لحاظ بسیاری از ویژگی‌ها متفاوت اند. «یک» بازار، به گونه‌ای که همه‌ی اشکال مطابق مقتضیات آن باشند، وجود ندارد. در عوض بسیاری از وضعیت‌های بازار با «وظایف» متعددی همراهند که باید برآورده شوند. «وظایف» بازار در زمینه‌ی ابعادی چون تکنولوژی، منابع طبیعی، رقابت خارجی، سطح آموزش و مانند این‌ها تفاوت دارد. روستو و بسیاری دیگر از نظریه پردازان توسعه، توسعه را به عنوان «فرآیندی غیر قطعی طرح‌ریزی کردند که در آن تمامی کشورها با اجرای مجموعه‌ای از الزامات کارکردی، ترتیب یا چرخه‌ی یکسانی را طی می‌کنند. در مقابل، گروشنکرون، گذشته‌ی مسیرهای توسعه‌ی بدیل، بر حسب بافت وضعیت را مورد نظر قرار داد. چالش‌های صنعتی شدن اولیه، بدون رقیب، بدون تکنولوژی جدید و بدون الگو، با چالش‌های دست‌یابی به صنعت تفاوت بسیار دارد. این نوع صنعتی شدن دارای مزیت توانایی کوتاه کردن منحنی آموزش با پذیرش تکنولوژی‌های موجود و مشاهده‌ی الگوهای پیشرفت، و اما معایب رقابت با متقدمان است. نتیجه‌ی سیاسی

مورد توجه قرار گرفته است، با اعمال تکنولوژی و فرایندهای جدید، از برندگان جنگ پیشی گرفتند.

(پ) صنعتی شدن با منابع طبیعی فراوان، مانند امریکای لاتین و امریکای شمالی، که در تقابل شدیدی با چالش‌های صنعتی شدن با منابع طبیعی اندک در کشورهایی مانند کره، تایوان، و ژاپن است.

(ت) چالش‌های تثبیت اقتصادی: آلمان پس از ابرنورم ۱۹۲۳ مثال ویژه‌ی معروفی است، که شباهت‌هایی با برخی از کشورهای امریکای لاتین و به طور بالقوه روسیه در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ دارد،

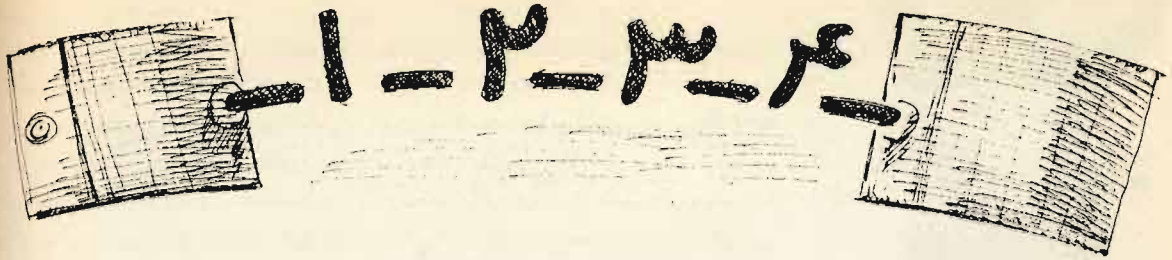
(ث) جهت‌گیری‌های مجدد استراتژیک راهبردهای توسعه: مکزیک در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ مثال برجسته‌ای از طرح‌ریزی مجدد استراتژی‌های توسعه از جایگزینی واردات و حمایت‌گرایی دولتی به سوی جهت‌گیری صادراتی و خصوصی‌سازی است، و مثال‌های دیگری در این زمینه وجود دارد، مانند مورد شیلی،

(ج) گذار از اقتصاد دستوری بلشویکی به اقتصاد بازار، در شوروی و اقتصادهای اروپای شرقی در اوایل دهه‌ی ۱۹۹۰ که در مقابل الگوی چین در دهه‌ی ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ است.

ویژگی هر کدام از این چالش‌های سیاسی مسلماً متأثر از شرایط محیطی است. حجم منابع طبیعی که قبلاً مورد اشاره

کوشش جامعه‌شناسی سیاسی و نهادگرایی سیاسی در حذف اراده بیهوده است.

همان‌گونه که شرایط اهمیت دارد، کارفرمایی سیاسی نیز واجد اهمیت است.



نیروهایی که به این امور شکل می‌بخشند، قرار می‌دهد. توجه به نهادها ما را در جهت تحلیل مکانیسم‌های تجمیع قرار می‌دهد. استراتژی تحلیلی نهاد گرایان این است که ترجیحات به خودی خود پیامدها را تعیین نمی‌کنند، زیرا خود مکانیسم تجمیع ترجیحات بر پیامد اثر می‌گذارد. نهادهای متفاوت می‌توانند بر مبنای مجموعه ترجیحات یکسانی تصمیم‌گیری‌های متفاوتی به بار آورند. تصمیم‌گیران به انگیزه‌های تعریف شده به وسیله‌ی چارچوب نهادی‌شان که ترجیح مبتنی بر اجتماع را تجزیه می‌کند واکنش نشان می‌دهند. توجه داشته باشید که بحث نهاد گرایان هنوز مستلزم الگویی از جامعه است. بی‌ثباتی تجمیع ترجیحات مسئله‌ی اراده را ایجاد می‌کند: چه گونه این بی‌ثباتی به تعادل باثبات ترجمه شود. نهاد گرایان در نهادها حذف بی‌ثباتی را می‌بینند - بیان مناسب الگوهای نهاد گرایانه آن چه را که نظریه پردازان گروه صاحب منفعت به عنوان بیان مناسب ترجیحات گروه صاحب منفعت می‌دانند ارائه می‌کند: تعیین پیامدها در الگوی گروه صاحب منفعت، سیاست گذار صرفاً ثبت کننده‌ی ترجیحات گروه است. در الگوی نهاد گرایانه، سیاست گذار ثبت کننده‌ی انگیزه‌های نهادها است که این ترجیحات و فشارهای اجتماعی است.

این روش استدلال هر قدر هم که قدرتمند باشد کاملاً رضایت بخش نیست. همان گونه که هیچ شرح کاملی از ترجیحات وجود ندارد، هیچ بیان کاملی از نهادها نیز وجود ندارد. همواره عدم اطمینان وجود دارد. همیشه مفروضاتی در

زمینه‌ی تغییر مقادیر، اثر متقابل ترجیحات، نهادها، گزینش‌ها، و پیامدها وجود دارد. جایی که عدم اطمینان وجود دارد، آزادی عمل، اراده و داوری نیز وجود دارد.

نه بحث از جامعه‌شناسی سیاسی و نه بحث از نهادها، مسئله‌ی اراده، انتخاب، و حدود را حذف نمی‌کند. در جوامع پیچیده، با شمار زیادی از کنش‌گران، منافع، آراء مانند این‌ها، همواره عدم اطمینان وجود دارد. کنش‌گران اجتماعی در بررسی هدف - وسیله برای تعیین ترجیح سیاسی و استراتژی سیاسی درست برای دستیابی به آن دچار مشکل می‌شوند. تصمیم‌گیران در بررسی دقیق از میان بدیل‌ها در ترسیم این که کدام مسیر اهداف را بهینه می‌سازد گرفتار مشکل می‌شوند.

بنابراین با توجه به عدم اطمینان باید نقشی برای اراده، و از این رو رهبری، نیز قائل شد. یک عنصر انتخاب وجود دارد. روش‌های تعریف مجدد وضعیت‌ها، مشاهده‌ی فرصت‌ها، و در نظر گرفتن آن‌ها وجود دارد. در آرژانتین، برنامه‌ی اقتصادی منم Menem صرفاً با آگاهی از جامعه‌شناسی انتخاباتی پایه‌های حمایت از وی پیش‌بینی نمی‌شود. در برزیل، کودتای اقتصادی سریع ملو Mello صرفاً با شناخت ائتلاف انتخاباتی وی قابل پیش‌بینی نیست. حرکت سالیناس Salinas در اقتصاد مکزیک مسلماً با جایگاه نهادی PRI تسهیل می‌شود، اما با آن قابل پیش‌بینی نیست، صرفاً می‌توان انتظار داشت که وی به نظام دسترسی و پاداش‌های ویژه ادامه دهد نه آن که آن را متزلزل کند. کوشش‌های گورباجف در

پروسترویکا و گلاسنوست مسلماً برخلاف انگیزه‌های نهادی حزب بود. بیسمارک به «انقلابی سفید» معروف است، زیرا سیاست وی در چالش با پایه‌های حمایتی‌اش قرار گرفت و سپس وضعیت نهادی را که از آن جا به قدرت رسید متزلزل کرد. مینزان در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰، به رغم مقاومت شدید پایه‌های حمایتی سوسیالیستش، تدابیر سیاست اقتصادی فرانسه را تغییر داد.

محتوای سیاست و شکل سیاسی اغلب، وسیله‌ی شرایط تصادفی ارتباط یافته‌اند. در اواسط سده‌ی نوزدهم، مبارزه برای اصلاحات سیاسی (حق رای و سایر عناصر مشروطه) قویاً در مبارزه بر سر سیاست اقتصادی (لغو قوانین غلات، اصلاح قانون فقرا، ...) منعکس شده بود. دو حرکت لیبرالیزه کردن، اگرچه نه ضرورتاً در منطق، در واقعیت دارای کنش متقابل هستند. چند دهه بعد در آلمان، اقتدار طلبی سیاسی حمایت تعرفه‌ای را به عنوان همپیمان تحرک بخشید، این دو یکدیگر را در واقعیت تاریخی تقویت کردند، اگرچه نه ضرورتاً در واقعیت منطقی. در هر مورد اثرات یک نواخت بود، که مجدداً اهمیت وابستگی مسیر را نشان می‌دهد. در این دو مورد، نه ضرورت، که پیوندهایی بین محتوای سیاست و شکل سیاسی وجود دارد.^{۱۸}

بنابراین، کوشش جامعه‌شناسی سیاسی و نهادگرایی سیاسی در حذف اراده بیهوده است. همان گونه که شرایط اهمیت دارد، کارفرمایی سیاسی نیز واجد اهمیت است. آیا این بدان مفهوم است که در هر شرایطی کارفرمایان سیاسی می‌توانند هر کاری بکنند؟ خیر، در این جا است که می‌توان الگوها را یافت. رهبران ممکن است از

اختیارات انتخاب کنند و در واقع ناممکن است به نوآوری در این زمینه بپردازند. اما هر انتخابی محدودیت خود را در حرکت سیاست ممکن است مستلزم حمایت جامعه، حمایت مقامات و حمایت شهروندان خصوصی باشد. حرکت سیاست اقتصادی مستلزم حمایت کارگران، سرمایه گذاران و خریداران سازه کارفرمایان می توانند به آمیزش مجدد عناصر اقدام کنند. آنان نمی توانند یک «فیزیک اجتماعی» کاملاً متفاوت را نمایند.

به نظر می رسد که عناصر انتخاب برای مدل گر بعدی وسیع تر از سیاست گذاران آن زمان باشد. ممکن است مشاهده کنیم که یک منشور ایدئولوژیک متفاوت تعالی ها را تعریف مجدد کند، و بنابراین نتیجه گیری شود که ایدئولوژی موضوع اصلی است. اما اگر ایدئولوژی بدیل به آن سانی در دسترس نباشد یا اگر گروه های صاحب منفعت، منتقد، به آن بدیل علاقه ای نداشته باشند، آن گاه این امکان تحلیلی چندان جایگاهی در عمل ندارد.

برای پیش بینی اوضاع سیاسی، آن چه احتمالاً با آن سروکار داریم، به رغم دشواری، نه پیامدهای تعیین شده، که الگوهای نظام های محدود کننده ی بدیل است. ممکن است قادر به اظهاراتی از این دست باشیم: اگر کشوری با منابع اندک، مهارت های آموزشی بالا، وحدت قومی بالا، و احساس تهدید خارجی اقدام به صنعتی شدن کند، قادر است استفاده ی سازنده ای از اقتدار به شدت متمرکز نماید، تحت این شرایط ویژه، می توان از شکل ناسره ی استبداد اجتناب کرد - با این روش می توان به صورت بسندی ویژگی های ژاپن، کره و تایوان پرداخت. اگر کشوری در پی پیروی از روش دموکراسی مشروطه باشد، انواع دیگری از شرایط باید تامین شود: فرهنگ چانه زنی و نوافق، فرصت های فراوان در اقتصاد و جغرافیای اقتصادی جهان، و قابلیت های نهادی - با این روش می توان به صورت بسندی ویژگی های نروژ، دانمارک،

بلژیک و سوئد پرداخت.^{۱۹}

بنابراین احتمالاً می توان به اظهاراتی درباره ی لازمه هایی پرداخت که می تواند به روش های مختلف تامین شود، مجموعه صفت هایی که می توانند با یکدیگر پیوند یابند، تاریخی که ممکن است این ها را به هم پیوند دهد، اما هر کدام از لحاظ تحلیلی به روش های مختلف قابل پیوند و قابل ترکیب است. مجموعه ی شیکل / محتوا وابسته به مسیر است: جریان نتایج یکنواخت از رخداد های احتمالی که ممکن است مسیر دیگری را طی کرده باشند. بنابراین می توان شرایطی را روشن ساخت که احتمالاً قاعده ی سره یا ناسره را قطعیت نمی بخشد، بلکه آن ها را تشویق می کند یا مانع از آن ها می شود.

پی نویس ها:

مشخصات ماخذ اصلی مقاله:

Gourvitch, Peter A.; Democracy and Economic Policy: Elective Affinities and Circumstantial Conjunctures; World Development; Vol. 21, No. 8; May 1993.

(۱) از میان بررسی های متعددی که درباره ی ارتباط متقابل سیاست و سیاست اقتصادی انجام شده است می توان به دو مورد بویژه سودمند اشاره کرد: لیندبلاد (۱۹۷۷)، و شومپتر (۱۹۵۰) پرز دیاز (۱۹۸۷) به روشن ساختن ویژگی های جامعه ی مدنی (فرهنگ، نهادها، ساختار اجتماعی) که برای دموکراسی لازم است می پردازد. کورت (۱۹۷۹) از عبارت معروف «مشابهت های انتخابی» و بر برای نشان دادن این ارتباطها بیس شکل سیاسی و محتوای اقتصادی استفاده می کند.

(۲) بحث انفجار بزرگ مبتنی بر قیاس با آلمان پس از جنگ است، در آن جا، انهدام کنترل ها نخست به سخت گیری و سپس به رشد شدید انجامید. اما در آن جا زیر ساخت اقتصاد بازار، به همراه قوانین روشن مالکیت و انبوهی از تجارب کارآفرینی از قبل وجود داشت. برای بررسی تجربه ی چین، ن. ک. مک میلان و تاگتون (۱۹۹۲).

(۳) مک میلان و ناوتون (۱۹۹۲).

(۴) ن. ک. چسنگ و گراوس (۱۹۹۲)

کراوس جایگاه قدرتمندی برای زمان بسندی قائل می شود: آموزش دست یابی به صنعت می تواند در یک دوره ی ۳۰ ساله انجام شود، آموزش دموکراسی ممکن است زمان بسیار طولانی تری ببرد.

(۵) اوآنس (۱۹۹۰)، دورنسوش و ادواردز (۱۹۹۰) هاگارد و کافمان (۱۹۹۲).

(۶) کاتزنشتاین (۱۹۸۵).

(۷) شومپتر (۱۹۵۰).

(۸) همان، ص. ۲۶۹.

(۹) همان، ص. ۲۹۹.

(۱۰) همان، ص. ۳۰۱.

(۱۱) گروشنکرون (۱۹۶۲)، مور (۱۹۶۶)، هیرشمان (۱۹۷۹) و (۱۹۸۵)، او دانل (۱۹۷۳)، دوپچ (۱۹۶۶)، روستو (۱۹۷۱)، هانتینگتون (۱۹۶۸).

(۱۲) درباره ی نقش ظرفیت دولت در شکل

بخشیدن به سیاست های اقتصادی، ن. ک.

جانسون (۱۹۸۲)، زیسمان (۱۹۸۳)، واد

(۱۹۹۰) هاگارد (۱۹۹۰)، دیو (۱۹۸۷).

این بحث، همچنان که درگیر نقش سیاست (انتخابات، احزاب، قانون گذاری ها، گروه های صاحب منفعت، طبقات اجتماعی، رهبران) و نقش نهادهای خود مختار دولتی (مانند ارتش و دیوان سالاری) می شود، بحث پیچیده ای است.

(13) John McMillan, oral communication, February 1992.

ن. ک. مک میلان و ناوتون (۱۹۹۲) و مک

میلان (۱۹۹۱).

(۱۴) دور (۱۹۸۷). ن. ک. مقاله ی کیچلت

(۱۹۹۱). نوشته های به سرعت در حال

گسترشی درباره ی این مسائل در محیطهای

اقتصادی «با اطلاعات غنی» وجود دارد. ن.

ک. واماک (۱۹۹۰)، پیور و سیبل (۱۹۸۴).

(۱۵) گروشنکرون (۱۹۶۲)، زیسمان

(۱۹۸۳).

(۱۶) پمپل (۱۹۸۲).

(17) Gordon McDonald, oral communication, February 1992.

(۱۸) گوروپچ (۱۹۸۶)، کارپ (۱۹۹۱).

(۱۹) درباره ی این مورد های اروپایی، ن.

ک. کاتزنشتاین (۱۹۸۵)، چنگ و هاگارد

(۱۹۸۷).

تنها دموکراتیک کردن اقتصاد از طریق مالکیت عمومی می تواند به دموکراتیک کردن سیاست منجر شود.